

هیچ ایرانی واقع بین و هیچ میهن دوستی از به زندان افتادن و کتک خوردن و شکنجه شدن اکبر گنجی و دیگر همفکران او، به این بهانه که آنها خودشان روزی در سپاه بوده‌اند و یا در ارگان‌های حکومتی بوده‌اند خوشحال نشده و نمی‌شود، اما از مواضع افشاگرانه‌ای که در دادگاه اتخاذ کرده و یا بکنند همه خوشحال می‌شوند و از آن استقبال می‌کنند!

اگر موفق به کنترل جنبش شده بودند، احتیاج به کتک و محاکمه و ایجاد رعب نداشتند!

در تاریخ ۲۱ آبان ماه و بدنبال انتشار خبر حضور جسورانه اکبر گنجی در باصلاح دادگاه کسانی که در کنفرانس برلین شرکت کرده بودند، "رادیو صدای ایران" که در امریکا بصورت ۲۴ ساعته برنامه پخش می‌کند، پیرامون این محاکمه، انگیزه‌های برپائی آن و انعکاس اظهارات اکبر گنجی در این دادگاه، با نشریه راهتوده گفتگویی انجام داد که در برنامه "ساعت صفر" این رادیو نیز پخش شد. متن این گفتگو، که از نوار پیاده شده را در زیر می‌خوانید.

خدابخشیان: تصویری از اکبر گنجی بر صفحات روزنامه‌ها و تلویزیون‌ها بود کتک خورده، اما مقاوم، چیزی شبیه محاکمه گلسرخی. آیا این نوع محاکمه‌ها در مردم نوعی خشم سیاسی ایجاد می‌کند و یا یک نوع وحشت. بعد از ترور آقای حجازیان هم همین سؤال مطرح بود و ما دیدیم که حتی در میان برخی دوستان ایشان و برخی اصلاح طلبان هم یک نوع احتیاط پیش گرفته شد.

راهتوده: این واکنش و این احتمالاتی که شما اشاره کردید، همگی محتمل است، اما باید مسئله را از هم تفکیک کرد. مثلا شاید بتوان گفت که در میان افشار معینی از روشنفکران، شخصیت‌های سیاسی و خلاصه کسانی که اسم و نام و کارشان مشخص است و انواع خطرات تهدیدشان می‌کند، این احتمال که آنها به این نتیجه برسند که بهتر است در این مرحله کمی آهسته‌تر گام بردارند و خودشان را دم تیغ ندهند هست. شاید محاکمه امثال آقای گنجی در میان این افشار چنین احتیاطی را بوجود بیاورد و احتمالا آقایان هم با همین تصور و برداشت، محاکمه او را، در این حد علنی کرده‌باشند. اما اهمیت مسئله از نگاه ما، به نوع دیگری هم مطرح است و این احتمال که آن آقایان این احتمال ما را در محاسبه‌شان نگنجانده باشند هم وجود دارد. اینکه با این محاکمه و حضور اکبر گنجی در دادگاه، جسارت توده مردم برای مقابله با آقایان باز هم بیش از پیش به سلاح برنده آگاهی مجهز شد. توده مردمی که با این نوع مسائل در گذشته آشنا نبودند، حالا یکبار با این واقعیت روبرو می‌شوند که یک عضو سابق سپاه پاسداران را که دست به افشای دربار جنایات حکومتی و رانت خواری و نحوه چپاول و چپاولگری زده بود در زندان کتک زده‌اند، شکنجه کرده‌اند و حالا هم به دادگاه آورده‌اند تا محکوم به حبسش کنند! این دست‌آورد کوچکی نیست. بنابراین، تاثیر این رویداد را باید در میان توده مردم دید و به این هم باید توجه داشت که هر جنبشی هزینه خودش را دارد.

مردم می‌بینند که یک جوان، یک مرد مذهبی، که اندیشه‌اش، تفکرش و اندیشه سیاسی‌اش مذهبی است را شکنجه کرده‌اند و هم‌دوره دیگرش را که در شبکه مافیای اقتصادی و در کنار بازاری‌های بزرگ قرار گرفته به درجات بالای نظامی مفتخر کرده‌اند. مردم گنجی را در کنار خودشان می‌بینند و آن سرداران را در کنار غارتگران، مردم به این جسارت آفرین می‌گویند و آن را الگوی خودشان می‌کنند و همین مردم، آن سردار و آن دیگری را در برابر خودشان و خصم خودشان می‌بینند. باید توجه داشت که بحث بر سر توده مردم است، نه افشاری از روشنفکران که اتفاقا پانزده کافی هم درباره حکومت می‌دانند، آنها که باید بیشتر بدانند دومی‌ها هستند و محاکمه امثال اکبر گنجی و جسارت‌های امثال او به دومی‌ها خدمت بزرگی می‌کند.

آقای خدابخشیان! نکته بسیار بسیار مهم‌تر دیگری هم در این ارتباط مطرح است. ببینید! این حوادث با وسعت و درنده‌خوئی غیر قابل مقایسه‌ای در گذشته نه چندان دور در جمهوری اسلامی اتفاق افتاده است. در ارتباط با کسانی اتفاق افتاده که واقعا از شخصیت‌های کم نظیر تاریخ معاصر ایران بوده‌اند. آنها را شکنجه کردند، آنها را نه ماه‌ها، بلکه سال‌ها در سلول‌های انفرادی نگهداشتند، آنها را از سقف آویزان کردند؛ پیر مرده‌های ۷۰ ساله را بردند از سقف آویزان کردند. همه این جنایات انجام شده‌است و ای بسا هنوز هم در زندان‌ها و سلول‌های مختلف انجام می‌شود، اما صدای قربانیان به جایی نمی‌رسد، در گذشته هم صدای قربانیان به جایی نرسید و مردم خبر نشدند که چه بر سر زندانیان می‌آوردند. بنابراین ابتدا باید این حقیقت را بپذیریم که شرایط به گونه‌ای تغییر کرده که اکبر گنجی می‌تواند دست‌ها و پشتش را به خبرنگاران نشان بدهد تا ببینند که او را کتک زده‌اند و شکنجه کرده‌اند و در سلول انفرادی هم ۱۰۰ روز نگهداشتند. البته این شرح همه ماجرا هم نیست!

پس این یک دست‌آورد، اما دست‌آورد دوم: فریاد اکبر گنجی، فریاد در گلوله خفته هزاران هزاران زندانی سیاسی بود، آنها که هرگز فرصت پیدا نکردند به مردم بگویند در زندان با آنها، به جرم دفاع از حقوق مردم، به جرم دفاع از خواسته‌های مردم در انقلاب ۵۷ و به جرم مخالفت با ادامه جنگ چه کردند! عکاسی وجود نداشت که عکس بگیرد، خبرنگار خارجی وجود نداشت که مجبور به سانسور نباشد. ده‌ها افسر ارتش را به جرم هواداری از حزب توده‌ایران به دور از چشم و بدور از آگاهی و اطلاع مردم همین آقای ریشه‌ری باصلاح محاکمه کرد و بعد هم تیرباران کردند و اسدالله لاجوردی در حسینیه زندان اوین رقص و پایکوبی کرد، قدیمی‌ترین زندانیان سیاسی کشور را که بیش از ۳۲ سال در زندان‌های شاه و جمهوری اسلامی بودند به دار کشیدند و توده مردم با خبر نشد. حالا، امروز مردم ایران، با دیدن اکبر گنجی کتک خورده در زندان با بخش بسیار کوچکی از این حقایق در وسعتی توده‌ای آشنا می‌شود. بنابراین، باید ببینیم تاثیر افشای این حقایق بر جنبش مردم چقدر است، برای اصلاح طلبان حکومتی چقدر است و چه نتایجی را برای جنبش مردم بیار می‌آورد. درست است که این بخش اندکی از آن واقعیاتی است که در زندان‌ها گذشته و می‌گذرد، اما این بخش اندک، در یک وسعت کم نظیر در جامعه پخش می‌شود، این آن اهمیت کلیدی محاکمه آقای گنجی است. اینجاست که باید دید مخالفان اصلاحات با علنی کردن محاکمه گنجی و افشای شکنجه شدن و کتک خوردن او در زندان سود برده و باصلاح خودشان ایجاد رعب و وحشت کرده‌اند و یا جنبش مردم سود اصلی را بدلیل آگاهی و خشمی که در آنها تشدید می‌شود برده‌اند.

هر جنبش اجتماعی هزینه‌های خود را دارد و ما نباید از پیش آمدن این هزینه‌ها تعجب کنیم!

خدابخشیان: شما تصویر اکبر گنجی را تصویر هزاران روشنفکر جامعه می‌بینید که با شکنجه و اعدام از صحنه زندگی حذف شدند؟ می‌خواهید بگوئید آنچه بر آقای گنجی گذشت و یا واکنشی که آقای گنجی در دادگاه از خودش نشان داد، مردم را با برگ دیگری از دفتر جناح راست آشنا کرد؟

راه‌توده: ما می‌خواهیم خدمت شما و خدمت شنوندگان شما بگوئیم درهای که بین مخالفان اصلاحات و مردم وجود دارد، روز به روز عمیق‌تر می‌شود و به همین نسبت هم عمق جنبش و عمق آگاهی مردم بیشتر می‌شود و در نتیجه تحولی که در نهایت خود در کشور ما بوقوع خواهد پیوست تحولی اساسی‌تر خواهد بود.

خدابخشیان: پاره‌ای معتقدند که اصلاح طلبان حکومتی مانع شتاب جنبش بوده‌اند. شما فکر می‌کنید این شتاب، آن اصلاح‌طلبان را پشت سر خواهد گذاشت و مرحله دیگری شروع خواهد شد؟

راه‌توده: تا آنجا که ما اطلاع پیدا می‌کنیم، از طریق مسافرانی که می‌آیند، گزارش‌هایی که دریافت می‌کنیم و ارتباط‌هایی که وجود دارد، نسبت به دو سال پیش، نه تنها در مردم سستی و انفعال بوجود نیامده، بلکه جنبش عمیق‌تر و جدی‌تر از گذشته هم شده‌است. ما نباید تسلیم جو سازی‌های مخالفان جنبش در داخل کشور و برخی رویاپروری‌های حاکم بر مهاجرت بشویم و قدرت جنبش و نتایج حاصل از فشار آن به مخالفان جنبش را فراموش کنیم. شما ببینید!

احتمالا شما و شنوندگانتان شاید شنیده باشید، اگر شنیده‌اید هم، دوباره شنیدن آن از زبان من شاید بی‌فایده نباشد؛ همین روزها صحبت از یک جزوه ۸۰ صفحه‌ای در ایران مطرح است. تا آنجا که به ما اطلاع رسیده‌است محتوای این جزوه مخلوطی است از اعترافات حقیقی از یکطرف و بازجویی‌های زیر فشار و شکنجه برای همراه کردن افکار عمومی پیرامون قتل‌های زنجیره‌ای از طرف دیگر. این جزوه را، که مقامات امنیتی جمهوری اسلامی خودشان تلویحا اعلام کرده‌اند بازجوهای دادسرای نظامی آن را انتشار داده‌اند، با دو هدف تکثیر شده‌است. نخست ایجاد رعب و وحشت و دوم همراه کردن افکار عمومی. آنها با انتشار اعترافات قاتلین برخی قربانیان قتل‌های زنجیره‌ای ۴ سال گذشته، نظیر شادوران "پوینده" خواسته‌اند ترس و وحشت در دل روشنفکران ایجاد کنند و آنها را از مبارزه بازدارند، و همچنین تلاش کرده‌اند با کتک و شکنجه برخی از دستگیر شدگان را وادار به اعترافات کنند که به موجب آنها، ربودن و کشتن روشنفکران و مبارزان سیاسی، انگیزه سیاسی نداشته بلکه این قاتلین خودسرانه و بصورت محفلی مرتکب این قتل‌ها شده‌اند و به این ترتیب نباید دنبال صادرکنندگان فرمان قتل‌ها، صادرکنندگان فتوای این قتل‌ها و عالی‌ترین مراجع هدایت‌کننده این باند‌ها و این جنایات گشت. البته در این میان، خواسته‌اند اعترافات "فرشاد امیرابراهیمی" را هم از همین سری افشاگری‌ها تبلیغ کرده و در افکار عمومی زیر علامت سؤال ببرند؛ در حالیکه افشاگری امیرابراهیمی یک سند تاریخی در جمهوری اسلامی است و با این حقه‌بازی‌ها نمی‌توانند آن را مغشوش جلوه دهند.

خب، حالا در همین جزوه و با هدف ایجاد رعب و وحشت، شرح کاملی از نحوه ربودن و به قتل رساندن شادوران "پوینده" آمده‌است. قاتل که "مهرداد عالیخانی" نام دارد و اکنون هم در زندان است، شرح می‌دهد که به کمک دو نفر از همکارانش پوینده را روی زمین نشانده و آنها روی پاهای او ایستادند و این آقای عالیخانی هم طناب را دور گردن پوینده انداخته و آنقدر کشیده و آنقدر آن را در این حالت نگهداشته تا ناخن‌های قربانی کبود شده‌است! حالا، من می‌گویم از اهداف منتشرکنندگان این جزوه بگذریم، ببینیم از زمان ربودن پوینده تا به دادگاه آمدن گنجی چه گذشته‌است: همان صادرکنندگان فتوای قتل‌ها، که اگر دستشان می‌رسید گنجی را هم مانند "پوینده" و به همان شکل می‌کشتند، امروز ناچار به محاکمه علنی او شده‌اند و او نیز از فرصتی که در اختیارش قرار گرفت به نحو احسن استفاده کرد و آگاهی توده مردم را یک گام دیگر به پیش برد. حالا به دو نوع می‌توان با محاکمه گنجی برخورد کرد: یکی ترویج یاس و افسردگی و عملا قدرتمند نشان دادن مخالفان اصلاحات، دوم کوشش برای هرچه وسیع‌تر به میان مردم بردن آنچه اکبر گنجی گفت. گفته‌هایی که در واقع فریاد بسیار کوچکی است به نمایندگی از سوی صدها و هزاران قربانی سیاسی در زندان‌های جمهوری اسلامی. آن فریادی که آن صدها و هزاران قربانی نتوانستند بزنند، امروز در صدای اکبر گنجی منعکس شده‌است و ما از این امر نه تنها استقبال می‌کنیم، نه تنها آن را به سود جنبش می‌دانیم، نه تنها نقش آن را در برافروختن خشم و آگاهی مردم بسیار بیشتر از ایجاد احتیاط در میان روشنفکران و فعالان سیاسی می‌دانیم، بلکه فریادی می‌دانیم که بازتاب آن را باید در واکنش‌های توده مردم در لحظه مناسب و در هر فرصتی که بدست خواهند آورد ببینیم و خواهیم دید.

مرزبندی فاشیستی "خودی" و "غیرخودی" را به هیچ طریق نباید پذیرفت!

خدابخشیان: من از این پاسخ شما چنین استنباط می‌کنم که می‌خواهید بگوئید با دیگرانی که "غیرخودی" بودند بسیار بدتر از اکبر گنجی که "خودی" بود رفتار شد و البته نسبت به رفتاری که با او شد هم معترض هستیم. اگر اکبر گنجی تبدیل شود به یک قهرمان فصل جنبش‌ها، باید از آن استقبال کرد؟

راه‌توده: ابتدا و قبل از هر پاسخی، این را صریحا روشن کنیم، که ما این مرز "خودی" و "غیرخودی" را یک مرزبندی فاشیستی می‌دانیم و به هیچ طریق آن را نمی‌پذیریم. همه آنها که در ایران متولد شده‌اند، ریشه در آب و خاک ایران دارند، به زبان مادری خودشان صحبت می‌کنند و دل در گرو آبادی ایران دارند ایرانی‌اند و طبعاً مذهب مردم ایران هم همان است که باور دارند. در نتیجه، آقای اکبر گنجی بعنوان یک ایرانی با ما که ایرانی هستیم هیچ تفاوتی ندارد، با نورالدین کیانوری هم ندارد و با دیگران و دیگرانی که جانیشان را دادند در زندان‌های جمهوری اسلامی و در زیر شکنجه و یا در میدان اعدام شهید شدند هم تفاوتی ندارد. همه یکی هستیم، آقای گنجی هم مثل بقیه.

من می‌خواهم به شما و شنوندگانتان بگویم که ما هرگز استقبال نمی‌کنیم از اینکه آقای گنجی به زندان افتاده و یا استقبال نمی‌کنیم که کتک خورده تا مثلا بفهمد که بر سر دیگران چه آمده‌است.

خدابخشیان: استقبال کنیم که او تبدیل به یک قهرمان شده؟

راه‌توده: این را مردم خودشان باید تصمیم بگیرند و انتخاب کنند، این خود مردم هستند که باید تصمیم بگیرند امثال اکبر گنجی را قهرمان بدانند و یا ندانند و البته این بستگی به ادامه صداقت و مقاومت و نقش خود اشخاص هم دارد، چه حکمی می‌توان از هم اکنون صادر کرد؟ **شب آبیست است، تا چه زاید سحر!**

ما هنوز قهرمانان بزرگ را در پیش داریم. شاید آقای گنجی هم یکی از آنها بشود! روزی هم که خسروگل‌سرخ‌ی در دادگاه نظامی شاه کت خودش را در آورد و بلوز سیاهش را بالا زد تا جای شکنجه‌ها را روی تنش به دادگاه و حاضران در دادگاه نشان بدهد، قطعا با این هدف که قهرمان بشود این کار را نکرد، بلکه به وظیفه میهنی و مبارزاتی‌اش عمل کرد و با صداقت کامل هم عمل کرد. آنقدر صادقانه که گفت به شریعت اسلام احترام می‌گذارد، به امام

حسین بعنوان یک مبارز ضد ظلم احترام می‌گذارد، اما مارکسیست است. شما می‌دانید که او در یک خانواده مذهبی بزرگ شده بود. خوب، او برای قهرمان شدن در دادگاه نظامی دست به افشاگری نزد، می‌دانست و به او گفته بودند که اگر چنین کند اعدامش حتمی است، اما به وظیفه‌اش عمل کرد. از صبح روز بعد و از همان روزی که خبر اعدامش اعلام شد، بچه‌ها در مدارس انشای گلسرخ نوشتند و شد یک قهرمان. خسرو روزبه هم پیش از گلسرخ به همین وظیفه ملی و میهنی‌اش عمل کرده بود و شما می‌دانید که برای سه نسل از مبارزان ایرانی، چه مذهبی و چه غیر مذهبی "روزبه" یک قهرمان ملی است. او و ارتشبد آریانا، آن زمان که آریانا هنوز فامیلش را عوض نکرده بود و سرهنگ "منوچهری" بود هم دوره بودند. منوچهری شیفته فاشیسم هیتلری شد و فامیلش را تبدیل به آریانا کرد و بعد هم به درجه ارتشبدی رسید، اما روزبه همان سروان ارتش باقی ماند و به درجه شهادت و قهرمانی رسید. یعنی مردم او را قهرمان ملی تشخیص دادند، مبارزان با ظلم و ستم او را قهرمان خودشان انتخاب کردند. بنابراین قهرمان را مردم خودشان انتخاب می‌کنند و البته، این بستگی به رفتار، موقعیت، جانفشانی و عوامل دیگری هم دارد.

بنابراین باید دید فردا آقای گنجی چه خواهد کرد؟ چه خواهد گفت؟ و چه مسیری را طی خواهد کرد. آنچه که مهم است اینست که او امروز این موضع را گرفته و از فرصتی که در اختیار داشته در جهت آگاهی مردم و جنبش مردم استفاده کرده و به استقبال بقیه ماجرا در دادگاه و در زندان رفته‌است. ما، طبعاً خوشحال نیستیم که چنین بلائی سر آقای گنجی آمده، بلکه خوشحالیم که او توانست به وظیفه ملی‌اش عمل کند. این عمل بسود جنبش است، ما این جنبه را می‌بینیم، بسود جنبش ارزیابی می‌کنیم و راه را ادامه می‌دهیم؛ آقای گنجی و آنچه بر او گذشته و خواهد گذشت هم بخشی از جنبش است.

خدابخشیان: پاره‌ای معتقدند عصر دیگری آغاز شده‌است، حتی نشریه "عصرما"، ارگان سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی مقاله ای در باره "گرانیکا" داشت که در آن مسئله جانشینی آقای خاتمی مطرح شده بود و حتی از آقای خوئینی‌ها هم اسم برده شده بود. حتی از آقای منتظری یاد شده بود! عده‌ای هم معتقدند شخصیت‌های جسورتری مثل عبدالله نوری و اشکوری می‌توانند این مرحله عبوری را رهبری کنند.

راه‌توده: اولاً باید مشخص شود که این مرحله عبوری چیست و منظور عبور از چه چیزی و رسیدن به چه چیزی است. دوماً، توصیه ما اینست که باید به حرکت و ظرفیت جنبش در مرحله‌ای که پشت سر می‌گذارد و زمان آن نامشخص است نگاه کرد و دید چه کسانی با این ظرفیت و حرکت همراه‌اند و می‌توانند سخنگوی آن باشند و چه کسانی نمی‌توانند. اگر هر کس، در هر مقطعی توانست نقش خودش را در کنار جنبش مردم انجام دهد، فوراً ما به این نتیجه برسیم که او رهبر است و یا رهبر بهتری است، عملاً دنباله‌رو حوادث شده‌ایم. آقای گنجی، آقای اشکوری و یا شخصیتی مثل آقای عبدالله نوری هر کدام نقش خودشان را ایفا می‌کنند و به وظیفه ملی خودشان عمل می‌کنند و بسیار هم آنچه که تاکنون کرده‌اند ارزنده‌است و باید هم قدر آن را دانست، اما نباید اینطور باشد که ما فوراً هر کدام از این آقایان و یا آقایان دیگری را برای رهبری با صلاحیت‌تر بدانیم. رهبر از دل جنبش بیرون می‌آید و مسیری پر حادثه را باید طی کند و امتحان خودش را در مقاطع مختلف پس بدهد. امیدوارم از این سخنان اینطور استنباط نشود که ما پابمان را کرده‌ایم در یک کفش که آقای خاتمی رهبر است، خیر! نگاه ما به جنبش مردم نگاه عمیق‌تری است و تحولات بزرگی را پیش بینی می‌کنیم. ممکن است آقای خاتمی بتواند تا مراحل دیگری، حتی تا پایان این مرحله و در مراحل دیگر هم نقش مهم و تاریخی خود را ایفاء کند، اما هیچ حکمی و هیچ تقدیری تعیین نکرده‌است که رهبر حتماً باید روحانی باشد و یا حتماً غیر روحانی باشد. این همان بحث مربوط به شکل و ماهیت است، که حزب توده ایران از ابتدای پیروزی انقلاب آن را مطرح کرد و گفت که شکل مهم نیست، بلکه محتوا اهمیت دارد، باید دید جمهوری اسلامی چه محتوایی پیدا خواهد کرد، این اهمیت دارد نه نام آن! و دیدیم که مقوله "محتوا" چقدر هم با اهمیت است!

هیچ تقدیری مقدر نکرده که رهبر جنبش "روحانی" باشد و یا "غیرروحانی"، مردم خود، از میان صادق‌ترین و همراهان جنبش رهبر انتخاب خواهند کرد!

رهبر جنبش آن کسی است که عمق جنبش و خواست‌های آن را درک کرده و از آن عقب نیفتد. در ارتباط با پرسش شما، ما معتقد نیستیم که آقای خاتمی از جنبش عقب مانده‌است و شخصیت‌های جانشین برای او پیدا کرده‌اند و یا باید پیدا کرد. او تاکنون درحد توان و ظرفیت عملی جنبش عمل کرده و گام برداشته‌است. مهم آنست که آنچه بدست می‌آید تثبیت شود و تثبیت دستاوردهای جنبش هم ممکن نیست، مگر با بسیج سازمان یافته و متشکل مردم. ضعف بزرگ جنبش همین سازمان نیافتگی است، که البته این هم باز می‌گردد به برتری طبقاتی آن نیروئی که قدرت برتر را در سیستم اقتصادی و حکومتی کشور در اختیار دارد. همین طبقه همه نوع آزادی و تشکل سازی را برای خود در اختیار دارد، اما در مقابل سازمان‌یابی جنبش و دیگر طبقات و اقشار مقاومت می‌کند. او می‌داند که اگر چنین نکند، صحنه را باخته‌است، جنبش هم باید بداند که اگر متشکل نشود قادر به خارج کردن مخالفان جنبش از صحنه نخواهد شد. شما در همین شماره آخر، یعنی شماره ۱۰۱ راه‌توده می‌خوانید که علاوه بر مقابله با تشکل دانشجویی "تحکیم وحدت" حالا توطئه را علیه شوراهای اسلامی کار هم تشدید کرده‌اند. آنها با هر نوع تشکلی غیر از تشکل طبقاتی خودشان مخالفند، با هر نوع آزادی که آزادی آنها را برای غارتگری و تسلط بر حاکمیت به خطر بیندازد، مخالفند. کنگره می‌گذارند، حزب جدید می‌سازند، دبیرکل می‌آورند و می‌برند و انصار حزب‌الله هم هیچ اعتراضی به برگزاری جلسات آنها ندارد، اما با انتشار یک نشریه بعنوان سخنگوی بزرگترین فراکسیون موجود در مجلس ششم، یعنی جبهه مشارکت ایران اسلامی مخالفند و جلوی آن را گرفته‌اند؟ همه نوع آزادی برای سرمایه‌داری تجاری و حزب متشکل آن "موتلفه اسلامی" و تشکل‌های همسو با آن، مثل "جامعه مهندسان" که خود یک حزب تمام و کمال است و یا برای "روحانیت مبارز" وجود دارد و کسی هم مانع آن نیست، بلکه خود همین احزاب مخالف شکل‌گیری بقیه احزاب و مخالف بازگشت به صحنه فعالیت علنی احزاب شناخته شده در ایران هستند. احزابی که مدافع طبقات و اقشار دیگری غیر از غارتگران اجتماعی، تجار بزرگ و زمینداران کلان هستند!

ما امیدواریم، سرانجام در کشورمان این قهرمان پروری و رهبرپروری خاتمه پیدا کند و رهبری جمعی و متکی به خرد جمعی در کشورمان نهادینه شود. دو تجربه مصدق و آیت‌الله خمینی باندازه کافی تجربه و درس برای مردم ایران باقی گذاشته‌است. نه فقط در جنبش ملی دهه ۳۰ متکی شدن جنبش به شخص مصدق ضربه تاریخی به امید و آرزوهای مردم زد، بلکه شما شاهدید که رهبری فردی آیت‌الله خمینی هم چه ضرباتی به انقلاب ۵۷ زد. علیه مصدق کودتا کردند و آنچه که بعد از درگذشت آیت‌الله خمینی و حتی در سال‌های آخر حیات او گذشت هم نوعی کودتا بود. اتفاقاً یکی از وسوسه‌های کودتائی و امیدواری به موفقیت کودتاها در بسیاری از کشورهای جهان سوم، پس از هر جنبشی همین فرد پرستی و نقش "رهبر" بجای نقش "جمعی" است.

قهرمان پروری و گلاادیاتور پرستی، همان اندیشه‌ایست که در امریکا رایج است و در انتخابات اخیر این کشور هم شاهد شدیم، که مثل دو هفت‌تیر کش فیلم‌های کابوی در برابر هم قرار می‌گیرند و نیمی از مردم اصلاً در انتخابات شرکت نمی‌کنند و نیمی

دیگر هم مسخ این نبرد سراسر تبلیغاتی می‌شوند و نمی‌فهمند در جهان و حتی در خود "امریکا" چه می‌گذرد! از این تفکر باید فاصله گرفت!

بنابراین، اجازه بدهید پاسخ شما را اینطور بدهم، که کسانی که با جنبش کنونی مردم ایران حرکت می‌کنند و با آن رشد می‌کنند، با جنبش‌اند و آنها که پا سست می‌کنند خود به خود حذف می‌شوند. از اکنون تعیین کردن این که چه کسی رهبر می‌شود و یا فلان روحانی جای فلان روحانی را خواهد گرفت و یا فلان شخصی و مکلا رهبر خواهد شد یا آن مکلا دیگری، در حقیقت همان تفکر قهرمان پروری است. همان تفکری که در امریکا، همین روزها و در جریان همین انتخابات اخیر شاهد آن هستیم. یعنی تفکر دو گلا دیاتور را در برابر مردم قراردادن، دو هفت تیرکش را در آخر فیلم جلوی چشم تماشاچی‌ها قرار دادن، دو بوکسر سنگین وزن را پس از همه تبلیغات سنگینی که می‌کنند روی رینگ فرستادن. انتخابات امریکا درست همین است. این سیستم اجازه نمی‌دهد مردم فکر کنند و بفهمند برای چه هدفی و رسیدن به چه دستاوردی و تغییر چه شرایطی پای صندوق‌های رای می‌روند، بلکه می‌روند که یکی از دو مشت‌زن، یکی از دو هفت‌تیرکش و یکی از دو گلا دیاتور را انتخاب کنند. اتفاقاً اداهائی هم که دو کاندیدای ریاست جمهوری در امریکا، و بویژه در آخرین هفته‌های قبل از انتخابات از خودشان در می‌آورند با همین هدف هماهنگ است. کنشان را می‌کنند، مشت حواله یکدیگر می‌کنند و حتی توهین به هم می‌کنند. خوب، ما معتقدیم نباید اسیر این نوع تفکر و این نوع سیستم‌ها شد. قهرمان پروری و رهبر پروری سرانجام خوبی ندارد. باید برنامه و پلاتفرم را در برابر مردم قرار داد، باید احزاب نهادینه شوند و مشارکت حزبی در کشور ما گسترش پیدا کند. اتفاقاً این "رهبر" پروری، که ما معتقدیم نباید دنبال آن بود، چیزی است که مخالفان سرسخت جنبش کنونی مردم ایران دنبال آن هستند. شما می‌بینید که به زور سعی می‌کنند "رهبر" به مردم تحمیل کنند، حتی خودشان به جای مردم "رهبر" تعیین کرده‌اند و حالا به مردم دیکته می‌کنند که شما باید همین آقا را بعنوان "رهبر" قبول داشته باشید و "رهبر" هم از نظر ایشان یعنی کسی که هر چه گفت بی چون و چرا باید اجرا شود. یعنی همان نقشی که شاهان در تاریخ ایران داشته‌اند. البته خودشان هم از پشت پرده این "رهبر" را، که با انتخاب آنها رهبر شده، در خدمت منافع حکومتی و اقتصادی خودشان "رهبری" می‌کنند!

بنابراین، برای ما نباید شخص اهمیت داشته باشد، بلکه عمق جنبش باید اهمیت داشته باشد و با افتادن خواسته‌های این جنبش در میان توده‌های وسیع مردم. نقش قابل احترامی که آقای خاتمی دارد، اتفاقاً از این نظر است که عمدتاً تلاش می‌کند مردم خود "رهبر" شوند، چهره‌های مختلف جلوی صحنه بیایند و مردم از فرد پرستی فاصله بگیرند. در این صورت است که کودتا علیه جنبش، سرکوب جنبش، ترور شخصیت‌ها، به زندان افتادن فعالان جنبش و انواع دیگر توطئه‌ها نمی‌تواند مانع حرکت آن بشود و تاثیر تعیین‌کننده‌ای هم نمی‌تواند روی حرکت جنبش بگذارد. به این ترتیب است که رودخانه جنبش به حرکت خودش ادامه می‌دهد و انواع ماهی‌ها، با رنگ‌های متنوع و اندازه‌ها و شکل‌های مختلف هم در آن هستند. سعی کنیم و کمک کنیم که این رودخانه به حرکت خودش ادامه بدهد و هر چه پر آب‌تر و عمیق‌تر هم حرکت کرده و به مسیر خودش تا رسیدن به دریا ادامه بدهد.

خدا بخشیان: وقتی از رودخانه جنبش صحبت می‌شود، آیا انتظار تحولات خروشان را هم باید داشت؟ کسانی از این پس به میدان خواهند آمد که به این خروش پاسخ خواهند داد؟ روخانه طغیان خواهد کرد؟

راه‌توده: بگذارید اینطور پاسخ بدهم. امروز در خبرها بود که عده‌ای از دانشجویان دانشگاه تهران نامه‌ای برای آقای منتظری نوشته‌اند و از او سؤال کرده‌اند که آیا مصاحبه و گفتگوهایش با رادیوهای خارجی بهانه بدست مخالفان نمی‌دهد؟ حالا ببینید این آقای منتظری که در همان سال‌های اول انقلاب انواع تفسیر و تعبیرها را در باره او درست کردند و رادیوهای فارسی زبان خارج کشور و مطبوعات وابسته به جناح راست اپوزیسیون جمهوری اسلامی هم خودشان مبتکر آن بودند و به آن دامن زدند و قطعاً برخی از شنوندگان شما هم با آن آشنا هستند و حتی آیت‌الله خمینی هم در یکی از نامه‌هایش را او "ساده‌لوح" خطاب کرد، چه پاسخ همه جانبه و دیپلماتیکی به این پرسش داده‌است. در این پاسخ، شما تیزهوشی سیاسی را احساس می‌کنید که این تیزهوشی بدست نمی‌آید، مگر در کوران مبارزه و حوادث و از آن مهم‌تر، اعتقاد به حرکت مردم! او در پائین نامه این دانشجویان، فقط یک جمله کوتاه نوشته‌است. آن جمله اینست «حضرت امام هم وقتی در حصر بودند و هیچ مطبوعه‌ای مطالب ایشان را منتشر نمی‌کرد، با رادیوها و نشریات خارجی مصاحبه می‌کردند!»

اولاً شرایط کنونی را با شرایط دوران انقلاب مقایسه کرده، دوم حصر خود را با حصر آیت‌الله خمینی مقایسه کرده و سوم، نه تنها مصونیت قضائی و مذهبی برای خودش فراهم ساخته، بلکه این مصونیت را برای همه دیگرانی که با رادیوها و مطبوعات خارج کشور مصاحبه و گفتگو می‌کنند فراهم ساخته، چرا که آنها هم به نوعی دیگر در حصر هستند. مطالبشان در مطبوعات منتشر نمی‌شود و رادیو تلویزیون جمهوری اسلامی هم که نه تنها خبر و نظرشان را پخش نمی‌کند، بلکه علیه آنها در برنامه‌هایی مثل "هویت" و "چراغ" پرونده سازی هم می‌کند و می‌کوشد شخصیتشان را تخریب کند و خطر دور سرشان است! ضمناً این یک فتوای مذهبی هم برای مذهب‌پوستان است، چرا که آیت‌الله منتظری مرجع هم هست!

اینجاست آن حرکت با رودخانه جنبش که بنده خدمت شما گفتم. آقای منتظری را جنبش تا اینجا جلو آورده‌است، البته او هم این تیزهوشی را داشت که بداند کجا حسابش را باید جدا کند و کجا در صف مردم بایستد.

ما می‌گوئیم این موضع‌گیری‌ها، بیانیته‌ها، اعلامیه‌ها، سخنرانی‌ها، به دادگاه رفتن‌ها، در دادگاه افشاگری کردن‌ها، همه و همه جویبارهایی هستند که به آن رود بزرگ، که اصطلاح "رودخانه جنبش" را برای آن بکار بردم ریخته می‌شوند و آن را پر قدرت تر می‌کند. آمدن آقای گنجی یکی از آن جویبارهاست، محاکمه عبدالله نوری یکی دیگر از آن جویبارها بود، بقیه حوادثی که در این چهار سال شاهد آن بوده‌ایم، حتی خون امثال فروهر و پوینده هم جویبار خونینی بود که به رودخانه جنبش ریخت!

شما دیدید که حرکت آهسته جنبش در انتخابات مجلس پنجم و خیز کوتاه و محتاطانه‌ای که مردم برداشتند تا وارد صحنه سیاسی و تعیین سرنوشت خویش شوند، چه وسعتی در انتخابات یکسال بعد آن، یعنی انتخابات ریاست جمهوری از خود نشان داد. هیچکس فکر نمی‌کرد در آن یکسال فاصله و در آن آرامش ظاهری که بر جامعه حاکم بود، جنبشی چنین توده‌ای، مثل یک رود پر آب و عمیق در حال حرکت است. اکنون هم همان است. اشتباه می‌کنند آنها که تصور می‌کنند با بسته شدن چند روزنامه و به زندان افتادن چند نویسنده و یا فعال سیاسی جنبش از حرکت باز خواهد ایستاد و یا باز ایستاده و یا ناامیدی بر آن مسلط شده‌است. اتفاقاً بر خلاف آنها که آرزو می‌کنند یک شبه همه چیز دگرگون شود، ما اعتقاد داریم هر چه فرصت و زمان بیشتر در اختیار جنبش باشد و حرکت آن آهسته‌تر، اما عمیق‌تر باشد، حاصل آن تثبیت‌شده‌تر و پایدارتر خواهد بود. شما تصور کنید، اگر انقلاب ۵۷ چند سال طول می‌کشید تا به پیروزی برسد، دستاوردهای آن را به این آسانی می‌توانستند عده‌ای تاجر بزرگ بازار تهران و عده‌ای روحانی مرتجع به بازی بگیرند و برباد بدهند؟ اگر انقلاب چند سال طول می‌کشید، مردم با شخصیت‌های مختلف و نظرات و دیدگاه‌ها و پایگاه‌ها و خواسته‌های اقتصادی آنها بیشتر آشنا نمی‌شدند؟ اگر مردم در انقلاب ۵۷، به شناختی با عمق شناخت امروز دسترسی داشتند، حاصل آن انقلاب تثبیت شده‌تر نبود؟ بنابراین، اگر جنبش دیرتر و با دشواری

بیشتری به یک دست‌آوردی دست یابد و برای حفظ آن ایستادگی کند، بهتر از آن موفقیت آسان و زود هنگامی است که با ریختن مردم به خیابان‌ها بدست بیاید و بعد هم معلوم نشود آنکه می‌آید کیست و پشتش چه نیروی خارجی ایستاده‌است!

بنابراین، باید مدام کارنامه چهار سال گذشته را مرور کرد و دید جنبش آیا به عمق رفته یا نه، حوادث و رویدادها به عمیق تر شدن جنبش کمک کرده یا نه؟

فاجعه این نیست که چند نفر را گرفته‌اند و به زندان انداخته‌اند و یا چند روزنامه‌را بسته‌اند، فاجعه وقتی است که ببینیم با این مقابله‌ها، جنبش از حرکت به عمق باز مانده و عقب افتاده‌است. ما وقتی کارنامه ۴ ساله را ورق می‌زنیم، چنین فاجعه‌ای را نمی‌بینیم. یعنی عمق جنبش را می‌بینیم و حرکت آن را و به همین دلیل هم نسبت به آینده بسیار هم امیدواریم. نباید اسیر و غمگین از حادثه‌آفرینی‌ها و به زندان رفتن‌ها و یا حتی کشته شدن این و آن شد.

« سر خم می‌سلامت، شکند اگر سوئی »

ما یقین داریم که چهار سال پیش، وقتی انتخابات ریاست جمهوری شروع شد، مردم می‌دانستند چه چیز و چه کس و کسانی را نمی‌خواهند و آقای خاتمی را بعنوان چهره‌ای از میان خودشان می‌خواستند، اما بدستی نمی‌دانستند در حاکمیت چه گذشته و پشت انواع شعارها و اسلام‌خواهی‌ها چه نهفته‌است. هرگز عمق آگاهی مردم باندازه امروز نبود، مردم با انواع چهره‌ها و صاحبان افکار و اندیشه آشنا نبودند، چهره‌های موافق جنبش و چهره‌های مخالف جنبش برای مردم به روشنی امروز نبود. چهره‌های همراه و همگام با مردم همه از میان روحانیون و مذهبیون حکومتی و حاشیه حکومتی نیستند. از میان ملیون، غیر ملیون، دگراندیشان و خلاصه از هر گرایش سیاسی مردم با چهره‌ها و افکاری آشنا شده‌اند. در صف مقابل جنبش هم مردم با چهره‌ها و افکاری در میان روحانیون و غیر روحانیون آشنا شدند، که هرگز تا پیش از آن این آگاهی امروز را نسبت به آنها نداشتند. چند روز پیش در صفحه دوم روزنامه "حیات‌نو" سرمقاله بسیار جالبی در باره یکی از اظهارنظرهای اخیر حاج حبیب‌الله عسگراولادی مسلمان، دبیر کل جمعیت موقوفه اسلامی نوشته شده بود! عسگر اولادی به دفاع از شورای نگهبان در رد استفساریه مجلس در تفسیر یکی از بندهای قانون مطبوعات برخاسته و از زبان مردم و به نیابت از مردم از شورای نگهبان برای رد این استفساریه دفاع کرده بود؟ نویسنده سرمقاله، عین جمله عسگراولادی را آورده و بعد هم خطاب به او نوشته بود «شما که مردم در همه انتخابات سال‌های اخیر به شخص شما و دیگر همفکرانتان رای ندادند، چگونه بنام مردم حرف می‌زنید؟ اگر به این موقعیت خودتان در میان مردم شک دارید، یکبار دیگر وارد میدان شوید و خودتان را برای ریاست جمهوری کاندیدا کنید تا ببینید آن مردمی که شما از قول آنها حرف می‌زنید به شما رای می‌دهند؟»

این دعوت صورت نگرفته، مگر به حکم اطلاع از آگاهی گسترده مردم از شخصیت‌ها و چهره‌هایی نظیر عسگراولادی مسلمان!

آنهمه روشنفکر و مبارز سیاسی را کشتند و مردم نمی‌توانستند بدانند آنها چگونه و چرا کشته شدند. افراد را می‌کشتند و انواع خبرهای مطبوعاتی و شایعات امنیتی در جامعه پیرامون انواع مفاسدی که خودشان داشتند و به قربانیان نسبت می‌دادند پخش می‌کردند. امروز تکرار چنین امری ممکن است؟ ما با قاطعیت می‌گوئیم خیر! تکرار جنایاتی نظیر قتل دکتر سامی در مطبش با همان شیوه‌ای که فروهر را کشتند و مردم را بی‌خبر و بی‌تفاوت نگهداشتن دیگر ممکن نیست. امروز، با آنکه روزنامه‌ها بسیار محدود و محتاط شده‌اند، وقتی کوچکترین خبری اتفاق می‌افتد تحلیل آن چند ساعت بعد سر زبان‌هاست. تا حکومت دروغ می‌گوید، مردم می‌فهمند و فاش می‌کنند، تا یک جزوه و اطلاعیه در شهر پخش می‌شود، مردم اطلاعات درست آن را در می‌آورند و قبول می‌کنند و نادرست‌هایش را رد می‌کنند. این رشد نیست؟ این عمق نیست؟ این دست‌آورد نیست؟

حالا شما فرض کنید که قلدری هم کردند و با نیروی نظامی به مردم حمله کردند و خواستند جنبش را سرکوب کنند و عده خیلی بیشتری را هم گرفتند و حتی موج کشتار هم راه انداختند، بسیار خوب، مگر آگاهی مردم با یورش نظامی از بین می‌رود؟ مگر با این نوع یورش‌ها شکم گرسنه مردم سیر می‌شود؟ مگر با یورش نظامی فساد و غارتگری تمام می‌شود؟ وقتی پاسخ همه این سئوالات منفی است، معنای آن اینست که جنبش ادامه پیدا می‌کند! خوشحالی و امید ما باید این آگاهی و عمق باشد، نه اینکه غمگین شویم که اکبر گنجی را به زندان برده‌اند و کتک زده‌اند. صدها و صدها اکبر گنجی هنوز در راه است. در ارتباط با ایشان، ما به این جسارت احترام می‌گذاریم. تاکید کنم که در این مرحله و آنچه که انجام داده‌است، زیرا فردای ایشان و یا امثال ایشان بستگی به عملکرد خودشان دارد. کار ایشان در دادگاه کمک کرد به گسترش آگاهی مردم و قابل ستایش است.

خدابخشیان: آنچه که اکبر گنجی گفت و انجام داد، همان بود که یوسفی اشکوری گفت و کرد. آیا این اصلاح طلبان که همان انقلابیون قبلی‌اند، امروز بار دیگر انقلابی نشده‌اند؟ و یا نه، اصلاح طلب شده‌اند، یعنی بینش و متانت سیاسی بیشتری پیدا کرده‌اند؟

اصلاحات انقلابی، امروز شعار مردم شده‌است!

راه‌توده: ببینید! این شرایط حاکم بر جامعه‌است که به افراد، احزاب، سیاسیون و مبارزان تکلیف می‌کند چه موضعی بگیرند. هر کس با این شرایط همگام است، در صحنه می‌ماند و هر کس نیست حذف می‌شود.

آقای اشکوری می‌گوید «ما همان انقلابیون اول انقلابیم، همان خواست‌ها را هم داریم. بنابراین، ما ضد انقلاب نیستیم، ضد انقلاب شمائید!» به این ترتیب صحبت از خواسته‌های انقلابی است. واقعا هم آنچه که مردم می‌خواهند و انتظار تحقق آن را دارند، در نوع خود یک انقلاب است. در حقیقت انقلاب در انقلاب در جامعه امروز ایران جریان دارد. اصلاحات از این نظر، اصلاحاتی انقلابی است و مسیر در حال تکامل جنبش هم، مسیری انقلابی است. مردم آزادی می‌خواهند، عدالت اقتصادی می‌خواهند، استقلال کشورشان را می‌خواهند، با غارتگران پنجه در پنجه شده‌اند، جامعه صف بندی شده‌است، اقلیتی در آنسو و اکثریتی در اینسو. این فقط آقای اشکوری و یا دیگر هم‌اندیشان او نیستند که می‌گویند به آرمان‌های اول انقلاب ۵۷ بازگشته‌ایم، بسیاری از ملیون، روشنفکران، دگراندیشان غیر مذهبی، توده‌های همه صدا در صدای هم انداخته‌اند و از اصلاحات و تحولات اساسی و بنیادی در جامعه دفاع می‌کنند. حرف‌ها و شعارها و تحلیل‌هایی که امروز گفته می‌شود، داده می‌شود و ارائه می‌شود، کیفیت بسیار عمیق تری نسبت به حرف‌ها و شعارها و تحلیل‌های سه سال پیش دارد. اتفاقا یکی از دلائل خوشحال کننده و امیدوار کننده رشد جنبش در همین نکته‌است. نکته‌ای که نباید اجازه داد با گرد و خاک کردن مخالفان جنبش فراموش شود و از نظر طرفداران جنبش دور بماند.

شما نگاه کنید، سه سال پیش که روزنامه نشاط و جامعه و توس و چند نشریه دیگری که منتشر می‌شدند و بعد هم توقیف شدند، در باره تحولات اساسی در جامعه ایران چه مباحثی را مطرح می‌کردند و امروز در مجلس شورای اسلامی و در سخنرانی‌ها چه مطالبی مطرح است. در آن سال‌ها، نظرات امثال آقای زیباکلام، که عمدتا بحث‌های روشنفکرانه سیاسی بود و از تغییرات ملایم سیاسی حمایت و دفاع می‌کرد صدر مطالب این روزنامه‌ها و نشریات بود، حالا امروز "مافیای اقتصادی"، "رانت‌خواری مافیای قدرت"، "جلوگیری از غارتگری" مطرح است و در مجلس، در سخنرانی‌ها، در اجتماعات و خلاصه در هر فرصت آزادی که برای گفتن و نوشتن فراهم می‌شود این مطالب بجای بحث‌هایی مثل "توهم توطئه" و مسائلی از این دست مطرح است که توده مردم خیلی بیشتر و بهتر از آن بحث‌های روشنفکرانه آنها را درک می‌کنند؟ مردم فهمیده‌اند دعوا بر سر چیست و آنها که جلوی آزادی مردم ایستاده‌اند درد اصلی‌شان نه دین و نه انقلاب و نه ارزش‌های مذهبی، بلکه افشای غارتگری آنها و جلوگیری از ادامه آنست. به سخنرانی‌های اخیر امثال آقای بهزاد نبوی،

مخصوصاً همین سخنرانی‌اخیرش در شهر خرم‌آباد، که فکر می‌کنم خبر آن دیروز در مطبوعات منتشر شد نگاه کنید، تماماً علیه همین رانت خواری و دزدی و غارتگری مخالفان آزادی مردم و مخالفان اصلاحات است. سخنرانی آقای هاشم آغاجری در تجمع دانشجویان، به مناسبت سالروز تصرف سفارت امریکا نگاه کنید، هشتاد درصد آن طرح همین ریشه‌های واقعی مقاومت در برابر اصلاحات است. حتی مطالب محدودی که در چند نشریه باقی مانده منتشر می‌شود هم، حالا دیگر عمدتاً در باره همین مسائل ریشه‌ای و اساسی است که توده مردم با آن عمیقاً درگیرند و آن را خیلی خوب می‌فهمند؛ حتی برخی نمایندگان مجلس از پشت تریبون آن می‌گویند که اصلاح طلبان را محاکمه می‌کنند و جلوی انتشار مطبوعات را گرفته‌اند تا از قدرت اقتصادی خودشان دفاع کنند. آقای عبدی و برخی دیگر از رهبران جبهه مشارکت ایران اسلامی حالا دیگر با صراحت از ضرورت مبارزه با فساد حکومتی، از خصوصی سازی‌های دهسال گذشته که به حراج کارخانه‌ها و ورشکستگی آنها انجامیده و بیکاری عظیم کارگران و نابودی تولید در کشور را موجب شده، از غارتگری اجتماعی حرف می‌زنند و تأکید می‌کنند که این مبارزه جز با افشای آن از طریق مطبوعات ممکن نیست. ببینید بجای امثال آقای زیباکلام چه افرادی سخن می‌گویند و چه مطالبی را مطرح می‌کنند!

شما مقایسه کنید، اگر آن مطالبی که در آن زمان در روزنامه جامعه مطرح می‌شد، امروز منتشر شود دیگر بردی دارد؟ بنظر ما ندارد، زیرا مردم و جنبش مردم آن مرحله را پشت سر گذاشته‌اند. حرف‌هایی که بعضی گروه‌های دانشجویی امثال گروه طبرزدی می‌زدند و هنوز هم می‌زنند و عمدتاً در سطح حرکت می‌کند و جنبه رقابت با دفتر تحکیم و کارشکنی در کار آن را دارد، امروز دیگر برد ندارد، چون عمق ندارد و با عمق جنبش همخوانی ندارد، ریشه اقتصادی ندارد!

به زبانی دیگر، عده‌ای با عمق جنبش هم‌گام شده‌اند و حرف‌هایی نظیر حرف‌های هاشم آغاجری، خانم حقیقت‌جو، نماینده مجلس، برخی طرفداران جنبش که اساساً در حاکمیت نیستند و دگراندیش شناخته می‌شوند و یا محسن آرمین، نماینده دیگر مجلس را می‌زنند، آقای منتظری در پاسخش به دانشجویان همین‌گونه قاطع سخن می‌گوید و با مردم حرکت می‌کند، و عده‌ای هنوز در همان مرحله سه سال پیش جنبش باقی مانده‌اند و ای بسا از جنبش بکلی جدا شده و وارد دسته‌بندی‌های سیاسی-حکومتی هم بشوند و در برابر جنبش هم فرار بگیرند! این پدیده هم خیلی طبیعی است، سابقه و ریشه هم دارد! هم در کشور ما و هم در دیگر کشورها و جنبش‌ها!

بنا بر همین نشانه‌ها، بنظر ما جنبش علیرغم به زندان افتادن این و آن و بسته شدن مطبوعات به عمق رفته، تعمیق یافته و ریشه‌دارتر شده‌است. آنها که امروز بیرون از زندان هستند و فعالیت می‌کنند، در واقع مواضعی قاطع‌تر و محکم‌تر از گذشته اتخاذ کرده و بیان می‌کنند که شباهت به همان مواضع اکبرگنجی در ابتدای ورودش به دادگاه دارد و این هر دو متأثر از ریشه‌دارتر شدن جنبش است. وقتی از صدر تا ذیل، از رهبر تا آیت‌الله خزعلی هم، به زعم و برداشت خودشان از اصلاحات و ضرورت آن صحبت می‌کنند، این نشان‌دهنده فشار جنبش و مردم به حاکمیت است. بالاخره، همه آقایان که بی اطلاع از خشم مردم نیستند. از هر طرف اطلاعات در اختیارشان قرار می‌گیرد.

اگر جنبشی در کار نبود، اگر جنبش فروکش کرده بود، اگر با راه انداختن محاکمات و بستن مطبوعات موفق به مهار جنبش شده بودند، که دیگر نیاز به ادامه محاکمه و وحشت از تفسیر یک بند از قانون مطبوعات نبود که به موجب آن ممکن است چند هفته‌نامه تبدیل به روزنامه شوند. دیگر احتیاج به سفر رهبر به شهرستان‌های کوچک استان مرکز نبود و از آن مهم‌تر، نیاز به انتشار اطلاعیه دفتر رهبری نبود. در این اطلاعیه نوشته شده‌است که «رهبر بدون هیچ تشریفات رسمی به این سفر می‌رود». همین که می‌نویسند تشریفات دیگر نمی‌گیریم، نشانه اعتراض مردم به تشریفات پر هزینه این سفرهاست، که آلوده به انواع تشریفات شاهنشاهی و چاپلوسی‌ها و صحنه آرائی‌ها در محل است. وقتی سه سال و نیم پیش آیت‌الله منتظری فریاد زد که از سفرهایی که میلیون‌ها تومان هزینه آن می‌شود پرهیز کنید، ریختند به خانه او و جلوی در خانه‌اش دیوار کشیدند و زندانی‌اش کردند. حالا خودشان اطلاعیه به مطبوعات می‌دهند که «مردم! سفر رهبر بی هزینه‌است و تشریفات ندارد!» آن فشاری که این اطلاعیه را تحمیل کرده، یعنی فشار جنبش و تعمیق جنبش! ما نوع دیگری این مسائل را درک نمی‌کنیم. همین نشانه‌های به ظاهر کوچک، اما در واقع بزرگ، نشان می‌دهد که توده مردم چقدر به مسائل اقتصادی حساسند، چقدر از تشریفات شاهنشاهی نفرت دارند، فاصله آقایان با توده مردم چقدر زیاد و عمیق است. این مربوط به سفر "رهبر" است.

شما نگاه کنید! تمام خبرهایی که از سخنرانی رهبران طیف مخالف اصلاحات در مطبوعات منتشر می‌شود، همگی این سخنرانی‌ها یا در پایگاه‌های بسیج انجام شده، یا زیر یک سقف عده‌ای بسیجی و عضو انجمن اسلامی فلان دانشگاه را جمع کرده‌اند و یا در نماز جمعه و مصالای شهرها برای عده‌ای دستچین شده و در مراسمی از پیش تدارک شده این سخنرانی‌ها انجام می‌شود و علیه اصلاحات و دولت حرف زده می‌شود. مانند سخنرانی "حسینیان" - یعنی همان آقای "خسرو" در پرونده قتل‌های زنجیره‌ای - در کرمانشاه، آیت‌الله خزعلی در مصالای شهر خوی، آقای ناطق نوری برای بسیجی‌های دستچین شده زادگاهش مازندران و بقیه آقایان. همین نشان نمی‌دهد که چهره آقایان برای مردم آشکار شده و از حضور در میان توده مردم دیگر وحشت دارند! درست است که با به میدان فرستادن اوباش سازمان یافته جلوی حضور اصلاح طلبان و طرفداران جنبش در میان توده مردم را می‌گیرند، اما این نشان‌دهنده قدرت آنها نیست، نشانه ضعفشان است. خودشان می‌ترسند در میان مردم ظاهر شوند و تنها کاری که فعلاً از دستشان بر می‌آید اینست که جلوی حضور مهندس عزت‌الله سحابی را در اجتماع مردم اندیمشک بگیرند. همین که امثال عزت‌الله سحابی از حضور در میان توده مردم نمی‌ترسند و با آسودگی خاطر به میان آنها می‌روند و می‌دانند که مردم از آنها استقبال می‌کنند و آقایان از چنین حضوری وحشت دارند، خودش یعنی عمق جنبش! حالا بروند در جمع فلان اجتماع بسیج سخنرانی کنند و روزنامه کیهان هم با عنوان بزرگ منتشر کند و تلویزیون هم با رنگ و لعاب فیلمش را پخش کند. چشم تیز بین مردم که عمق مسئله را می‌بیند. این توده مردم می‌گویند «شماها که می‌خواهید از زبان مردم صحبت کنید، خب، چرا مثل اصلاح طلبان بدون تشریفات و بدون گارد محافظ نمی‌آئید به میان مردم؟» می‌ترسید؟ از چه می‌ترسید؟ چرا می‌ترسید؟ مردم که توپ و تانک و تفنگ ندارند و اهل جنگ نیستند، سؤال دارند و اگر هم پای سخنرانی و منبرتان نیایند هم اعتراضشان را نشان داده‌اند. امتحان کنید!

ما حتی آن زمان که اوج افشگری در باره قتل‌های زنجیره‌ای بود و در اشاره به همان اصطلاحاتی که آقای اکبر گنجی در مقالاتش بکار می‌برد، بارها نوشتیم که «عالیجنابان اقتصادی» را افشاء کنید تا جنبش حرکت عمقی پیدا کند و هنوز هم می‌نویسم و می‌گوئیم که برای بردن اصلاحات به عمق جامعه و بیمه کردن جنبش و خلع سلاح کردن مخالفان آزادی هیچ راه حل دیگری جز افشای ماهیت و چهره اقتصادی مخالفان اصلاحات نیست و هر چه این کار دیرتر انجام شود، دست مخالفان و توطئه‌گران بیشتر برای توطئه باز گذاشته می‌شود!

خدابخشیان: وقتی از چنین خواسته‌ها و عمقی در جنبش صحبت می‌شود، به نوعی از یک انقلاب صحبت می‌شود. بنابراین، وقتی پای انقلاب در میان است، دیگر اصلاحات چه معنایی پیدا می‌کند؟

راه‌توده: اتفاقاً، ما با این سؤال، بصورت تئوریک هم روبرو هستیم و بعنوان یک بحث به آن مشغولیم. واقعیت اینست که خواسته‌های مردم، خواسته‌های انقلابی است. حتی همان تعبیری که "رهبر" جمهوری اسلامی از اصلاحات می‌کند و آن را در سه عرصه "مبارزه با فقر"، "مبارزه با فساد" و "مبارزه با تبعیض" خلاصه می‌کند، هر کدام خود به تنهایی برای یک انقلاب اجتماعی کافی است و این صریح‌ترین اعتراف به خواسته‌های انقلابی موجود در جامعه است. بنابراین، بر سر انقلابی بودن خواسته‌های مردم بحثی نیست؛ بحث اینجاست که پس اگر خواسته‌های مردم و جنبش انقلابی است، اصلاحات دیگر چه معنایی می‌دهد؟

در اینجا، این نکته بسیار مهم فراموش می‌شود، که بخشی از قدرت حکومتی در حال حاضر در اختیار نیروهای است که آنها از این خواسته‌های مردم حمایت می‌کنند و به این ترتیب، یک سر جنبش مردم در حاکمیت است و سر دیگرش در خانه‌های مردم و خیابان‌ها و کارخانه‌ها و دانشگاه‌ها. با این تعریف و در مرحله‌ای که اکنون جنبش در آن قرار دارد، بحث بر سر سرنگونی جمهوری اسلامی نیست، بلکه بحث بر سر بازگشت به همان قانون اساسی است که مردم در سال ۵۸ به آن رای داده‌اند و در سال ۶۸ و بدور از نظارت مردم و در یک زدوبند و معامله پشت پرده آن را به سود همین جریانی که امروز در برابر جنبش مردم ایستاده تغییر دادند. وقتی یک سر مدافعان خواسته‌های انقلابی مردم در حاکمیت است، هر چند که قدرت عملی آن هم با شکل آن همخوانی نداشته باشد و این سر، در عین دفاع از خواسته‌های انقلابی مردم، به حفظ نظام هم پایبند باشد، آنچه که در دستور باقی می‌ماند اصلاحات انقلابی است. البته حاصلی که این اصلاحات در صورت رسیدن به پیروزی به همراه خواهد آورد، حاصلی انقلابی است. انقلابی با این مضمون که ترکیب طبقاتی حاکمیت را به سود جنبش مردم تغییر خواهد داد و توازن نیرو در حاکمیت به سود جنبش تغییر خواهد کرد. اینست، که از اصلاحات انقلابی صحبت می‌شود و نه انقلاب. هرگز هم نباید از این نوع تزه‌های ماجراجویانه و چپ روانه دفاع کرد که اصلاح طلبان از حاکمیت خارج شوند تا برویم به سمت انقلاب! ای بسا روند حوادث به گونه‌ای طی شود که تغییرات انقلابی در جامعه ایران با تغییر نظام نیز همراه شود، اما این بحث اکنون، که جنبش مدافعان صادقی در دو قوه مجریه و مقننه و دیگر نهادها، حتی نهادهای نظامی و مذهبی دارد مطرح نیست. تاکید می‌کنیم که "اکنون" مطرح نیست!

خدا بخشید: آخرین پرسش، درباره این پرونده‌های حجیمی است که برای هر کس که به دادگاه می‌آوردن تهیه شده است. حتی کسانی که چند روز بعد از دستگیری به دادگاه برده می‌شوند چند جلد پرونده برایشان رو می‌شود. این پرونده‌ها را به این سرعت چگونه تهیه می‌کنند.

راه‌توده: شما درست می‌گوئید، اما این پرونده‌ها را امروز و دیروز تهیه نکرده‌اند، بلکه سال‌هاست روی آن کار کرده‌اند. اگر درست به خاطر داشته باشیم، در شماره ۹۶ راه‌توده، یعنی حدود ۷ ماه پیش ما خبری را منتشر کردیم که به موجب آن یک تیم چند ده نفره در موسسه انتشاراتی کیهان و زیر نظر حسین شریعتمداری و حسن شایانفر و در کتابخانه مدرسه حقانی قم سرگرم پرونده سازی برای مطبوعات و اهل قلم هستند. تعدادی از متهمین قتل‌های سیاسی و اخراجی‌های وزارت اطلاعات و امنیت در این تیم‌ها تقسیم شده و سرگرم پرونده سازی بودند. همین آقای حجت‌الاسلام حسینیان هم یکی از گردانندگان این تیم‌های باصطلاح تحقیقاتی و پرونده سازی بود و هست. حجت‌الاسلامی که قاضی دادگاه ویژه روحانیت بوده، قاضی شرع زندان‌ها بوده، در قتل‌های سیاسی هم با نام مستعار "خسرو" دست داشته و حالا هم رئیس مرکز اسناد انقلاب اسلامی است.

اینها کار را بر این مینا شروع کردند که رابطه‌ای بین ۱۶-۱۷ نشریه‌ای که بعد از پیروزی آقای خاتمی در انتخابات انتشار یافتند پیدا کنند و مطالب و نویسندگان آنها را "کد" گذاری کردند؛ درست مثل اینکه بخواهند یک گروه تروریستی را شناسایی کنند.

مثلاً می‌گشتند در لابلای مطالب این روزنامه‌ها و هفته‌نامه‌ها و جملات و اصطلاحات مشابه مقالات آنها را پیدا می‌کردند و بعد به زعم خودشان کشف می‌کردند که فلان مقاله که با فلان نام نوشته شده تعلق به فلان کس دارد و موضوع مورد بحث او در چند روزنامه و هفته‌نامه و ماهنامه بصورت واحدی مطرح شده است. برای امثال محمد قوچانی، ابراهیم نبوی، مسعود بهنود و دیگرانی که حالا با پرونده‌های قطور به دادگاه آورده می‌شوند اینطوری پرونده درست کردند و باصطلاح خودشان خانه‌های تیمی مطبوعاتی کشف کردند!

حتی اگر بخاطر داشته باشید، پیش از یورش به مطبوعات، چند بار از زبان آیت‌الله جنتی و آیت یزدی و حتی "رهبر" جمهوری اسلامی هم در نماز

جمعه‌ها و سخنرانی‌هایشان به این نکته اشاره شده بود و این نشان می‌داد که تیم تهیه کننده این پرونده و سازماندهنده پرونده سازی برای مطبوعات و نویسندگان آن، گزارش‌های خودشان را و باصطلاح گزارش کشفیات خودشان را در اختیار این مقامات هم بتدریج می‌گذاشته و ضرورت حمله به مطبوعات و بستن آنها را یاد آور می‌شدند، چرا که ابتدا باید مطبوعات بسته می‌شدند تا بتوان نویسندگان و گردانندگان آنها را با همین پرونده‌سازی‌ها به دادگاه کشاند. اگر مطبوعات بسته نمی‌شدند، که نمی‌شد نویسنده آنها را با این نوع اتهامات و پرونده سازی‌ها به دادگاه کشاند!

پرونده علیه آقای مهندس سبحانی هم همینطور تهیه شده، پرونده علیه روزنامه "سلام" هم همینطور تهیه شده بود. اتفاقاً تجربه‌ای که در ارتباط با روزنامه سلام با همین شیوه بکار گرفته شده بود، این بار هم در ارتباط با بقیه مطبوعات به کار گرفته شد. مبتکران و طراحان اولیه این شیوه پرونده‌سازی برای روزنامه سلام و بعد هم بقیه مطبوعات هم سعید امامی و حسین شریعتمداری و مهدی خزعلی، فرزند آیت‌الله خزعلی و مسئول انتشارات هویت بودند. بنظر ما طراح بازجویی از نویسندگان زندانی مطبوعات هم باقی ماندگان همین تیم هستند که سعید امامی در آن نقش رهبری را داشت، یعنی همین آقایانی که نامشان را بردم. در باره بستن شدن روزنامه سلام، یک کتابی در ایران منتشر شده بنام "سرگذشت سلام". در این کتاب، آقای خوئینی توضیحات مختصر و در عین حال بسیار روشنی در باره این سیستم پرونده سازی می‌دهد، که ما امیدواریم بتوانیم در شماره آینده راه‌توده بخش‌هایی از آن را منتشر کنیم. در سراسر آن کتاب، نام مدیرمسئول روزنامه سلام "خوئینی" ذکر می‌شود و ما هم نمی‌دانیم این "ها" چرا؟ چه وقت و به چه دلیل به دنبال نام فامیل ایشان اضافه شده و سر زبان‌ها افتاد. بهر حال ایشان را "خوئینی" می‌نامند، می‌نویسند و صدا می‌کنند، نه "خوئینی‌ها"!